



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اصول عملیه
 تاریخ: ۵ مهر ۱۴۰۴
 موضوع جزئی: مقدمات - مقدمه هشتم: فرق بین امارات و اصول عملیه - مبنای اول و دوم
 مصادف با: ۴ ربیع الثانی ۱۴۴۷
 و سوم - تفاوت کلام شیخ انصاری و محقق نایینی در مبنای اول - اشکال محقق خویی به محقق نایینی
 سال هفدهم
 جلسه: ۱۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مقدمه هشتم: فرق بین امارات و اصول عملیه

مقدمه هشتم از مقدماتی که قبل از ورود به بحث از خود اصول عملیه مناسب است درباره آن سخن گفته شود، فرق بین اصول عملیه و امارات است. ما دو بحث داریم که بحث دوم به نوعی مرتبط با بحث اول است؛ یکی تفاوت بین امارات و اصول عملیه و دیگری تقدم امارات بر اصول عملیه است.

اینکه می‌گوییم بحث دوم (که ما آن را در مقدمه بعدی یعنی مقدمه نهم مورد بررسی قرار خواهیم داد) به نوعی وابسته و مرتبط با این بحث است، به این علت است که برخی از تفاوت‌هایی که بین امارات و اصول عملیه ذکر شده مبنایی برای تقدم اماره بر اصل محسوب می‌شود. یعنی وجه تقدم اماره بر اصل تا حدودی وابسته به نوع تفاوتی است که ما برای این دو قائل هستیم. حال در ادامه این مطلب بیشتر معلوم می‌شود.

مقدمه هشتم درباره این است که چه فرقی بین اماره و اصل وجود دارد؟ شاید آنچه که مشهور بین اصولیین است، این سه تفاوت است. به عبارت دیگر، سه روش یا سه مبنا بین اصولیین وجود دارد. هر یک از این مبانی در واقع یک فرق و تفاوت خاصی را ذکر می‌کنند. این سه فرق به عنوان سه مبنا درباره تفاوت اماره و اصل است. نه اینکه یک نفر این سه فرق را بیان کرده باشد.

مبنای اول

یک مبنا و یک طریق، طریق شیخ انصاری است. از بعضی کلمات شیخ انصاری و همچنین محقق نایینی استفاده می‌شود که فرق بین اماره و اصل در مجعول در این دو است. بالاخره اماره یک مجعولی دارد، اصل عملی هم یک مجعولی دارد. آنچه در امارات مجعول است، طریقت و علمیت یا کاشفیت امارات است. اماره طریق الی الواقع است. اماره کاشف از واقع است. به بیان دیگر، واقع‌نمایی دارد. اماره مدعی است که دست ما را می‌گیرد و به مقصد که واقع باشد می‌رساند.

اما اصول عملیه طریقت و کاشفیت نسبت به واقع ندارند، بلکه ایجاب الجری العملی یا تنزیل منزله العلم فی الجری العملی می‌کنند. کار اصل این است که وظیفه عملی را یا به تعبیر دقیق‌تر، جری عملی را لازم کند؛ که شما در عمل چه کار باید بکنید. حال دو تعبیر شده: یا ایجاب الجری العملی، یا تنزیل الاصل منزله العلم فی الجری العملی. چطور آن وقتی که شما یقین داشتید، یک کاری را بر طبق یقینتان انجام می‌دادید. اگر انسان یقین داشته باشد اینجا الان خطر در کمین او است، از این مسیر نمی‌رود. همان‌طور که به یقینش عمل می‌کند، اگر استصحاب هم بکند، آن را نازل منزله‌ی یقین قرار می‌دهد؛ یعنی از این راه نمی‌رود، چه یقین به خطر باشد، چه با استصحاب خطر ثابت شود. این جری عملی او یکسان است.

این تفاوتی است که به نظر شیخ انصاری (که مستفاد از بعضی کلمات اوست) و همچنین محقق نائینی استفاده می‌شود که مجعول در باب امارات طریقت و کاشفیت و علمیت است، اما در باب اصول اصلاً کاری به طریقت الی الواقع ندارد و صرفاً یا ایجاب الجری العملی است یا تنزیل الاصل منزلة العلم فی الجری العملی.

مبنای دوم

طریقه دوم یا مبنا و روش دوم در فرق بین اماره و اصل این است که موضوع اصل به گونه‌ای است که در آن شک اخذ شده: «ما أَخَذَ فِي مَوْضُوعِهِ الشَّكُّ». اما در موضوع اماره شک اخذ نشده «وَلَمْ يُؤْخَذْ فِيهِ إِلَّا نَفْسُ قِيَامِ الْأَمَارَةِ». هر جا در موضوع، شک اخذ شده باشد، آنجا مجرای اصل است؛ آنجا جای اصل است. هر جا در موضوع شک اخذ نشده باشد، فرض هم این است که یقین هم در کار نیست، آنجا جای اماره است.

مبنای سوم

مبنای سوم یا روش سوم در فرق بین اماره و اصل این است که اگر در لسان دلیل شک و حکم ظاهری که مبتنی بر شک است، وارد شده باشد، این اصل عملی است. اما اگر در لسان دلیل و مقام اثبات چنین چیزی نباشد، این اماره است. به تعبیر دیگر فرق بین اماره و اصل بر اساس این روش، از مقام انشا و مقام جعل منتقل شده به مقام اثبات و مقام دلالت.

تفاوت سه مبنا

در مبنا و روش اول، تفاوت را در دایره جعل بردند (منتها نه خود جعل، بلکه مجعول). در روش و طریقه دوم، تفاوت مربوط به مقام انشاء است؛ چون می‌گویند اگر در موضوع آن حکم، شک اخذ شده باشد، اصل است، و اگر شک اخذ نشده باشد، اماره است. اخذ شک فی موضوع الدلیل مربوط به مقام انشاء است و ربطی به مقام اثبات و لسان دلیل ندارد. طبق روش سوم، تفاوت بین اصل و اماره، نه به مقام جعل مربوط است، نه به مقام انشا، بلکه در دایره مقام اثبات و لسان دلیل است. البته مبانی و روش‌های دیگری هم برای فرق بین اصل و اماره وجود دارد، لکن مهم‌ترین و مشهورترین روش‌ها و طرق برای فرق بین اصل و اماره همین است که عرض کردیم.

حال از میان این طرق، با اینکه هر یک قائل دارد، کدام اولی و انسب است و اشکالاتی که متوجه این طرق می‌باشد چیست؟

تفاوت کلام شیخ انصاری و محقق نائینی در مبنای اول

مرحوم آقای نائینی و مرحوم شیخ، با اینکه هر دو در این جهت مشترک‌اند که تفاوت اماره و اصل را در ناحیه مجعول می‌دانند، اما یک فرقی هم بین آنها وجود دارد و آن این است که محقق نائینی یک چیزی را ضمیمه کرده است. توضیح مطلب: شنیدید که می‌گویند لوازم عادی و عقلی و شرعی با واسطه در امارات معتبر است که از آن تعبیر می‌شود به اصل مثبت، به تعبیر دیگر، گفته می‌شود مثبتات امارات حجت هستند. اما در مورد اصول عملیه می‌گویند لوازم عادی، عقلی و شرعی با واسطه اصول عملیه حجت نیستند. اینکه می‌شنوید این اصل مثبت است و حجت نیست، یعنی از لوازم عادی و عقلی و شرعی با واسطه اصل عملی است و لذا حجت نیست. اما امارات، لوازمشان حجت است. چرا لوازم اصل عملی حجت نیست ولی لوازم امارات حجت است؟ سوال:

استاد: همان اول عرض کردم، گفتم با اینکه محقق نائینی و مرحوم شیخ در اصل تفاوت بین اصل و اماره یک مطلب را فرمودند اما یک تفاوتی هم بین این دو وجود دارد. نگفتم این فرق دیگری است، همان فرق است و در همان دایره یعنی در دایره مجعول است.

لکن مرحوم نائینی به یک جهت توجه کرده و استدلال را در این فصل تکمیل کرده است و می‌گوید: لوازم امارات حجت است؛ چون علم به شیء، علم به جمیع لوازم و مستلزمات آن است. پس اگر در امارات طریقت و علمیت جعل شده باشد یعنی مجعول عبارت از طریقت و کاشفیت باشد و علم به آن، مثبت جمیع لوازم و مستلزمات است. لذا با این بیان، مثبتات امارات حجت می‌شود، به خلاف اصل عملی که در آن مسئله علم و طریقت و کاشفیت مطرح نیست، بلکه فقط ایجاب الجری العملی است و این موجب التزام به شیء دیگر یا لوازم آن شیء نمی‌شود. پس در مورد اصول، ایجاب جری عملی بر طبق یک چیز، ملازم با ایجاب جری عملی به لوازم آن نیست، این مطلب هم روشن است و با تحلیل این دو معلوم می‌شود، مولا ممکن است ما را مثلاً به یک شیء عملاً مکلف کرده باشد، اما به لوازمش مکلف نکرده باشد. بین لزوم عمل بر طبق شیء با لزوم عمل بر طبق لوازم شیء می‌توان تفکیک کرد. اگر شارع بگوید حیات زید را استصحاب کن و بگو زید هنوز زنده است. چون زنده بودن او یک اثر شرعی بی‌واسطه دارد و آن هم وجوب نفقه است. شارع ممکن است ما را ملزم به عمل بر طبق یک اصل کند، اما آیا عمل کردن بر طبق یک اصل، ملازم با عمل کردن به لوازم آن هم هست؟ اینکه زید زنده است، پس لازمه‌اش این است که ریش هم درآورده باشد؟ بله، زنده است، آن موقعی که زید ۱۲ سالش بود، محاسن نداشت. الان ۲۰ سال گذشته، قاعدتاً دارای محاسن شده است. اینجا چه بسا ما از طرف شارع ملزم به این لازمه نشویم. به خلاف اماره؛ چون در باب امارات وقتی یک چیزی طریقت دارد و واقعیت را به ما نشان می‌دهد، طبیعتاً وقتی واقع برای ما کشف می‌شود، لوازم آن هم کشف می‌شود. دیگر نمی‌توان بین آن‌ها تفکیک کرد. وقتی پای علم و کشف و طریقت به میان می‌آید، نمی‌توان بین آن شیء و لوازم آن تفکیک کرد. لذا می‌گویند مثبتات امارات حجت است. اما مثبتات اصول عملیه حجت نیست.

این مطلبی است که محقق نائینی در فرق بین اصل و اماره بیان کرده و این اثر را بر آن مترتب کرده است.

اشکال محقق خویی به محقق نائینی

اینجا یک اشکالی را مرحوم آقای خویی مطرح کردند نسبت سخن محقق نائینی در طریقه اول. این توضیحی هم که داده شد برای این بود که ضمن بیان فرق اول یا روش اول بگوییم یک تفاوتی هم بین نظر محقق نائینی و مرحوم شیخ وجود دارد. مرحوم آقای خویی می‌فرمایند: صرف اینکه ما مجعول در باب امارات را علمیت و طریقت و کاشفیت بدانیم، مقتضی حجیت مثبتات به این دلیل که علم به شیء ملازم با علم به لوازم آن است، نمی‌باشد؛ برای اینکه علم بشیء ملازم با علم به لوازمش است إذا كان العلم وجداناً و حقیقاً. اگر علم، علم واقعی و حقیقی باشد، قهراً علم به شیء ملازم با علم به مثبتات و لوازم آن است. اما اگر علم تبعدی باشد، کما یكون فی باب الامارات، این صرف تبعد است؛ علم تبعدی است، و لذا باید ببینیم آن حدودی که شارع بیان کرده چه مقدار است. اینطور نیست که چون شارع اماره را معتبر کرده، پس لوازمش را هم معتبر کرده باشد. اینها دو چیز هستند. ممکن است خود شیء را به تنهایی معتبر کرده باشد، اما لوازمش را معتبر نکرده باشد. چون همه چیز دایر مدار تبعد شارع است. لذا ایشان می‌گویند حجیت مثبتات امارات علی‌القاعده نیست. اگر بخواهد مثبتات آن حجت بشود، احتیاج به مؤونه زائده و دلیل خاص دارد. والا خود دلیلی که اماره را حجت کرده است نمی‌تواند لوازم و مثبتات آن را برای ما حجت بکند.

«والحمد لله رب العالمین»